



بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: امر به معروف و نهی از منکر

حکم اولیه امر و نهی در واجبات و محرمات/ادله

نوع حکم عقل در قاعده «وجوب شکر منعم»

اقسام احکام مستقل عقلی

قواعد عقلی به اقسامی تقسیم می‌شوند؛

۱. بعضی از قواعد عقلی فقط در سلسله علل جاری هستند مانند قبح ظلم که با حکم عقل و انضمام قاعده ملازمه به حکم شرعی می‌رسیم؛
۲. بعضی از احکام عقل مانند وجوب اطاعت، احکام عقلی مستقل هستند ولی در سلسله معلولات احکام جاری هستند و به دلیل اینکه جریان قاعده ملازمه و حکم شرعی در آن مستلزم تسلسل است قاعده ملازمه در آن جاری نمی‌شود؛
۳. قسم سوم از احکام عقلیه وجود دارند که مصادق حکم عامی است که بعضی از بخش‌های آن در سلسله علل قرار می‌گیرد و بعضی از مصادیق آن قاعده در سلسله معلولات است.

با توجه به این مقدمه وجوب شکر منعم از نوع سوم است، زیرا بعضی از مصادیق وجوب شکر منعم در سلسله علل است و قاعده ملازمه می‌تواند در آن جاری شود، مثلاً وجوب شکر منعم می‌گوید در قلب شما توجه به این کنید که این نعمت از خداست و در برابر آن نوعی حالت انقیاد قلبی داشته باشد، [همان مفهوم قلبی که گفتیم در مرتبه‌ای از مراتب شکر است و در روایات نیز این امر قلبی خیلی تأکید شده است مثلاً در روایات آمده است که من هر شکری بخوام بکنم، خود شکر جدید هم یک نعمت است، چه طور می‌شود؟ حضرت می‌فرماید: همین که توجه داری خود این شکر این نیز است؛ یعنی گویا توجه عبد به اینکه همین نیز از خداست، شکر این نیز است و گویا این روایات می‌خواهد بگوید که این توجه اجمالی شخص به اینکه سلسله بی‌پایانی از نعم در نعمتی وجود دارد و در هر شکر نیز باز نعمتی جدید وجود دارد، می‌گوید خود این توجه گویا نوعی شکر همه اینها شد، این در حدیث قدسی نیز است و در چند حدیث آمده است که عبد اظهار عجز می‌کند و به شکلی خود را در مقابل این نعمت و عظمت بی‌پایان و ادای شکر منفعل می‌بیند، در مقابل خدا می‌فرماید و امام در بعضی روایات که می‌خواهد بار را سبک کند و می‌گوید این توجه قلبی و این کرنش درونی شکر همه اینها است، به نحوی بار را سبک می‌کند. [محدوده‌ای از مفاد این قاعده در سلسله علل است و قاعده ملازمه نیز در آن جاری می‌شود؛ مانند همین مرتبه قلبی شکر، وجوب عبادت، اینها با قاعده شکر ثابت می‌شود و حکم عقلی قاعده ملازمه نیز جاری می‌شود و به حکم شرعی تبدیل می‌شود، اما محدوده‌ای از آن در سلسله معلولات است و ملازمه در آن جاری نمی‌شود و ارشادی می‌شود، یعنی حکم کاملاً حکم عقلی محض می‌شود که ملازمه در آن جاری نمی‌شود مثل وجوب اطاعت، بعد از اینکه خدا امری دارد و فرمانی دارد قاعده وجوب شکر منعم می‌گوید اطاعت کن و لذا وجوب اطاعت خدا مستند به چند قاعده عقلی است که یکی از آنها وجوب شکر منعم است، چون وجوب اطاعت یک حکم اولیه



عقلی نیست، مبانی عقلی دیگر دارد؛ یکی از علل و دلایل و مبانی حکم به وجوب اطاعت همین وجوب شکر منعم است، اینجا وجوب شکر منعم مصداق قاعده ملازمه نیست، اینجا در سلسله معلولات است و جای قاعده ملازمه نیست. پس حکم به وجوب شکر منعم حکم عقلی است که از قسم سوم است، بعضی از مصادیق آن در سلسله علل و مصداق قاعده ملازمه است و بعضی مصادیق آن این طور نیست.

شمول قاعده «وجوب شکر منعم» بر مراتب شکر

بحث ششم این است که آیا وجوب شکر منعم یک حکم مطلق عقلی است؟ به عبارت دیگر حکم عامی است که همه مراتب شکر و همه مراتب انعام و منعم را در برمی گیرد یا اینکه این طور نیست؟

جواب این سؤال واضح است؛ چنین حکمی که وجوب شکر منعم با دو اطلاق در شکر و منعم حکم عقل نیست، ما یقین داریم که عقل نمی گوید که در برابر هر منعمی همه مراتب شکر واجب است، چنین چیزی قطعاً نیست، اصلاً عقل چنین دریافتی ندارد، مثلاً کسی احسان مختصری کرده است و می گوید باید همه مراتب شکر را انجام دهید، چنین چیزی نیست، یا حتی مطلق شکر برای مطلق انعامها واجب نیست، بلکه آنچه عقل می فهمد حکمی مطلق در عقل است و آن حسن شکر منعم است، این حکم مطلق است، حسن و رجحان به معنای مطلق. در برابر هر نوع انعامی شکری راجح است، البته اینکه همه مراتب شکر هم مقابل همه آن باشد شاید چنین چیزی نباشد ولی عقل می گوید برای هر نوع انعامی شکری رجحان دارد ولی وجوب در هر چیزی نیست، همان طور که در مقابل حتی منعم حقیقی هم بگوییم که همه مراتب شکر واجب است آن هم قطعاً نیست، بعضی از مراتب مستحسن است و لذا در نکته ششم باید به این توجه داشته باشیم که با مراجعه به آن و کاوش در درون خودمان می بینیم که عقل حکم وجوب مطلق ندارد، نه نسبت به همه منعمها و نه نسبت به هر منعمی در تمام مراتب، حتی در منعم حقیقی نیز نمی تواند بگوید.

بنابراین عقل ما رجحان مطلقی را دارد اما وجوب شکر منعم بدون اینکه دقیق بتوان محدود کرد این تابع سنجش درجه انعام و درجه شکر است، نمی توان قاعده واضحی که بتوان آن را ملاک قرار داد، بیان کرد، شکی نداریم که حکم مطلق حسنی و رجحان مطلق داریم و در ذیل آن دو قاعده وجود دارد؛ یک قاعده الزامی و یک قاعده رجحانی، رجحان غیر الزامی. کجا الزام است، آن قاعده ای که ذیل آن قاعده قرار می گیرد؟ این را باید مشخص کرد، پس بنابراین سه قاعده داریم؛ یک قاعده رجحان مطلق به معنای عام و مشترک است، بعد در ذیل آن دو قاعده است؛ وجوب در موارد و قیودی؛ و حسن و استحسان حسن در ندبی عقلی در موارد دیگر. وجوبش مهم است که ببینیم کجا است؟ آن تابع این است که ببینیم منعم کیست و درجه شکر است. در مقابل منعمی که مثلاً طرف می خواست ماشینی بخرد و کمکش کرده است یا واسطه شده و طرف ماشین دار شده است، چیزی که عقل می فهمد درجه ای از توجه به او است، یک درجه معمولی و الزامی در درجات بالا نیست، نمی توان درجه آن را محدود کرد و تابع شهود شخص و موردی است که باید تصمیم گرفت. در فلسفه اخلاق جاهایی است که نمی شود قاعده داد و باید انسان موردی بفهمد و تشخیص دهد.

سؤال: حسن شکر مطلق منعم ثابت است؟

جواب: حسن شکر مطلق منعم ثابت است ولی اینکه چه درجه ای از شکر در چه موردی از انعام واجب است برای این اطلاقی نداریم، بر حسب مورد و مقایسه درجه انعام و شکر باید تصمیم گیری شود و عقل تشخیص دهد و اقدام کند.

تا اینجا حالت شهودی دارد، باید درجه اینها را باهم سنجید، درجات اقلی یا میانه ای است که عقل می گوید لازم است با توازنی که با آن دارد، اما بیشتر از این موارد حالت حسنی دارد البته ممکن است واقعاً به جاهایی برسد که حسن مطلق هم نباشد.

وجوب شکر در منعم حقیقی

در منعم حقیقی یک سؤال وجود دارد و آن این است که در منعم حقیقی همه مراتب شکر واجب است؟ آنجا جواب این سؤال خیلی واضح بود، در اینجا نیز گرچه همان جواب است ولی این سؤال کمی جدی‌تر مطرح است، در منعم حقیقی یعنی آن که معطی الوجود است و تمام هستی شخص به او مرتبط است، آیا تمام مراتب شکر واجب است؟ جواب این مسئله این است که قطعاً بیشترین حدی که می‌شود مصداق آن وجوب باشد اینجا است اما اینکه همه مراتب واجب باشد در اینجا نیز مانند جاهای دیگر قطعاً این‌طور نیست، همه مراتب هم قطعاً واجب نیست، مثلاً یکی از مراتب شکر منعم اطاعت است ولی اطاعت در مستحبات و مکروهات و در تمام درجات عقل نمی‌گوید در تمام خواسته‌ها حتی جاهایی که خواسته الزامی ندارد لازم است، این ولو اینکه مصداق شکر است ولی لازم نمی‌داند.

پس در جاهایی که اراده الزامی ندارد حتماً شکر واجب نیست، این خارج از این قاعده کلیت ندارد بلکه سؤال دیگری وجود دارد و این همان بحث برائت و حق الطاعة است و آن سؤال این است که آنجایی که اراده الزامی دارد شکرش در آنجایی که قطعی است لازم است اما آنجایی که حالت احتمالی دارد آیا شکرش لازم است یعنی رعایت احتیاط که حق الطاعة می‌شود یا خیر؟ این هم محل بحث است، ممکن است کسی بگوید که برداشت ما از شریعت این است؛ ممکن است بگوییم که اگر عقلمان تنها بود حق الطاعة عقلی می‌گفتیم ولی برداشت ما از شریعت این است که چنان سخت‌گیری در تعامل ما و مولی حقیقی نیست. برداشت از شریعت یا از عرف این است که تعامل ما با خدا یک تعامل با موالی عرفی است، همان رابطه عبد و مولی است. اگر این برداشت از متون دینی استفاده شود یا اینکه بگوییم حتی عقل ما این را می‌فهمد که در اینجا آن‌جور سخت‌گیری نمی‌خواهد، در آن‌صورت در اینجا شکر دامنه ندارد که حق الطاعة از آن بیرون بیاید و لذا اشکال حق الطاعة هم این است یعنی یا عقل مستقل این را می‌فهمد یا متفاهم فضای دینی این است که رابطه عبد و مولی حقیقی مورد درخواست نیست و آن سخت‌گیری وجود ندارد، اگر این را اطمینان پیدا کنیم یا حتی در آن شک کنیم، حکم عقلی مستقل از این شکر منعم و یا وجوه دیگر حق الطاعة بیرون نمی‌آید و لذا حق الطاعة خیلی پایه محکمی ندارد البته من نمی‌خواهم اینجا آن پرونده را ببندم ولی آن بحث سرنجی در این بحث دارد که سرنج اینچا فکر می‌کنم آن نیست که حق الطاعة از آن بیرون بیاید.

جمع‌بندی

در واقع چند قاعده در اینجا داریم و وجوب دایره محدودی دارد. پس یک قاعده حسن به معنای مطلق و جامع بین وجوب و ندب داریم، ذیل این یک قاعده وجوبی داریم که حدود معین دارد، تناسب انعام و شکر را باید در اینجا دید و در درجه اقلی از آن شکر متناسب با آن انعام لازم است، در مولی حقیقی نیز باز دو قید زدیم که همه جا واجب نیست، البته یک قسم آن نیز مستحب شکر است، منعم به طور مطلق ندب دارد در ماورای آن قدر متیقن و حداقلی منتها شکر همه منعم‌ها لازم است، آن طرفش اطلاق در منعم است ولی در شکر طبعاً اطلاق نیست. این سه قاعده می‌شود با یک منظومه به هم پیوسته که منظومه عقلی دارد و مبنای احکام شرعی هم می‌تواند بشود، همان‌طور که مبنای وجوب اطاعت در سلسله معلولات می‌شود.

وجوب شکر منعم؛ حکمی عقلی

وجوب در اینجا یا حسن در این سه قاعده که گفتیم، این حکم در اینجا آیا حکم عقلایی است یا عقلی است یا به تعبیر مرحوم اصفهانی در قاعده قبلی چیز جبلی است؟ اینجا نیز همان سه احتمالی که سابق می‌دادیم که بگوییم جبلی است یا اینکه عقلایی است یا

حکم عقلی است، همان سه احتمالی که آنجا گفتیم است و اینجا نیز طبعاً ما قائلیم به اینکه حکم عقلی است و از مستقلات است. این هم یک بحث بود که تقریباً شبیه بحث قبل است و دلایل آن نیز تقریباً همان است.

وجوب نفسی شکر منعم

بحث هشتم در اینجا این است که این وجوب عقلی که در محدوده قائل شدیم یا حسن عقلی در محدوده عام و خاص و اینها، این احکام، احکام عقلی نفسی است، به خلاف وجوب دفع ضرر محتمل که حالت طریقی و غیری و اینها داشت با آن ریزه کاری که قبلاً عرض کردم، این خودش ملاک است، شکر خود ملاک دارد و به طور نفسی و مستقل عقل حکم به رجحان یا وجوب آن می کند، به خلاف حکمی مثل دفع ضرر، وجوب احتیاط و چیزهایی از این قبیل که احکام طریقی است یعنی خودش ملاک مستقل ندارد، برای این است که ما در خطر نیافتیم والا خودش چیز مستقلی نیست، اما در اینجا خودش مستقل است و نفسی است. این هم یک بحث است که موجب تفاوت این با آنها می شود، البته در سنجش این قاعده با قواعد دیگر و ریزه کاری ها این نکته خیلی مؤثر است.

تمسک به «وجوب شکر منعم» در اثبات «وجوب معرفة الله»

بحث نهم که نتیجه کلامی دارد، این است که بنا بر قواعد اصولی نمی توان در شبهه مصداقیه به عام تمسک کرد و باید مصداق مفروض گرفته شود تا محمول بر او صدق کند و الا اگر موضوع مشکوک الوجود باشد نمی توانیم به عامی که می خواهد محمول را اثبات کند تمسک کنیم؛ ثبوت شیء لشیء فرغ ثبوت مثبت له، در قضایای این شکلی قاعده این است، این روشن است، در احکام عقل نیز همین است، فرقی نمی کند احکام عقلی یا خطابات شرعیه مشمول این قانون است که نمی توان در شبهه مصداقیه به عام تمسک کرد، یک جا مرحوم نائینی در اصول چیزی فرموده است که آن را باید در جای خود بحث کرد، می فرمایند تمسک به عام در شبهه مصداقیه جایز است که همه آن را جواب داده اند، این را در بحث عام و عموم و خصوص مطلق و مقید می توانید ببینید ولی این قانون، قانون جافتاذه عقلی است و در همه قضایا نیز جاری است. وجوب شکر منعم نیز تبعاً مصداق همین است، اگر این را بپذیریم آن وقت یک نتیجه ای می دهد و آن نتیجه این است که ابتدای کتب کلامی می گویند برای فحص درباره واجب الوجود و معرفت الله، اول مواقف، مقاصد، کتب کلامی خودمان ببینید می بینید که در وجوب معرفت الله که این طبعاً بحث عقلی است، دفع ضرر محتمل یکی از دلایل وجوب معرفت الله است، آن تام است، آنجا تمسک به عام در شبهه مصداقیه نیست، بلکه ضرر محتمل است، اما دلیل دوم آن وجوب شکر منعم است، اینجا ممکن است بر اساس نکته ای که گفتیم اشکال شود که نمی توان به وجوب شکر منعم برای معرفت الله و تتبع و تفحص تمسک کرد؛ زیرا اول باید منعمی ثابت شود چون حکم عقل منعم احتمالی نبود، بلکه می گوید وجوب شکر منعم، آن وقت منعم باید ثابت شود تا بگوییم شکر او لازم است و فحص و تتبع بکن و معرفت پیدا کن و امثال اینها ولی برای کسی که تردید دارد و چیزی نمی داند اگر بگوییم شکر منعم واجب است، چنین وجوب شکر منعم در اینجا نتیجه پیدا کردن منعم و معرفت منعم و فحص از منعم و بررسی استدلالات و امثال اینها نمی آید؛ عین این است که در بیابان سیبی دست کسی بیافتد، احتمال می دهد کسی این سیب را به او رسانده است، اینکه بگوییم برو دنبال این که واجب است این طور نیست، البته حسن عقلی در اینجا وجود دارد که آن حسن احتیاط است که اگر منعمی باشد عقل می گوید خیلی خوب است آن را پیدا کرد. موضوع حسن احتیاط احتمال است، وقتی این احتمال اینجا وجود دارد می گوید برو دنبال کن، اما موضوع وجوب شکر منعم احتمال نیست، احراز منعم است، این تفاوتی است که در اینجا وجود دارد، بنابراین به دنبال حسن شکر منعم، حسن احتیاط نیز است ولی در وجوب شکر منعم، وجوب که آن را در بر نمی گیرد، حسن احتیاط هم حسن احتیاط است، وجوب احتیاط در اینجا نداریم. بله ممکن است کسی بگوید در منعم



حقیقی وجوب احتیاطی داریم، آن وجوب احتیاط باید برگردد به دفع ضرر و ملاحک دیگری می‌خواهد، از وجوب شکر منعم قاعده الزامی نمی‌تواند موضوع خود را احراز کند یا ما را برای احراز موضوع برانگیزد.

دلالت «وجوب شکر منعم» بر وجوب «امر به معروف و نهی از منکر»

وجوب شکر منعم در ارتباط با خداوند اقتضای شکر قلبی می‌کند، درجه‌ای از امر قلبی واجب است و لذا ما فکر می‌کنیم این فعل جوانخی مشمول یک وجوب است، اینکه این نعمت‌ها را از خدا ببیند این را واجب می‌دانیم، در فقه‌العقیده چنین فعل‌های جوانخی را واجب می‌دانیم، منتها عقل هم می‌گوید واجب است که شرع نیز به دنبال آن می‌گوید واجب است. دنبال فقه‌العقیده و فقه‌الصفات هستیم که هر دو ناظر به فقه جوانخی است ولی واقعاً احکام است و وجوب است، هم در صفات، هم در باورها و تصورات و تصدیقات؛ به‌رحال مرتبه درونی و جوانخی شکر که هسته اصلی در آنجا است و بسیار مهم است، آن واجب است. در مقام ثنا و ابراز و... حداقلی از عبادت ابرازی و اظهاری با وجوب شکر منعم با قطع‌نظر از ادله شرعی ثابت می‌شود و اطاعت مولی هم در موارد الزامیات احراز شده، واجب است. بنابراین؛

۱. اولاً وجوب شکر منعم حقیقی در رابطه ما و خدا شامل شکر قلبی اقل توجه می‌شود؛
 ۲. دوم اینکه ثناء حداقلی یعنی عبادت حداقلی هم می‌شود، اما کیفیت و دامنه‌اش نه؛
 ۳. سوم اینکه اطاعت اوامر و نواهی مولی در محدوده الزامیاتی که با این دو قید احراز شود. این نیز وجوب شکر منعم را اثبات می‌کند.
- اما سؤال این است که پاسداشت اراده مولی در اجرای آن توسط دیگران آیا این نیز از شکر منعم بیرون می‌آید یا خیر؟ یعنی همین امر به معروف و نهی از منکر که با امر و نهی او، خود حریم مولی را در رفتار دیگران نیز صیانت کند، این نیز واجب است یا واجب نیست؟

قاعده اولیه

به نظر می‌آید علی‌الاصول دشوار است بگوییم عقل می‌گوید واجب است، یعنی این مصداق شکر واجب است، قطعاً حسن حکم عقل اینجا است، حکم عقل به حسن در اینجا است و لذا از وجوب شکر منعم حسن امر به معروف و نهی از منکر در همه معروف‌ها و منکرها بیرون می‌آید، اما وجوب آن در فعل دیگری، علی‌الاصول عقل به این داوری الزامی ندارد

نظر استاد؛ قول به تفصیل

مگر در مواردی که قبلاً گفتیم، مگر در جاهایی که می‌دانیم لا یرض المولی بوقوعه، مثل دماء النفوس در درجات بالا، دماء نفوس و اعراض نفوس این‌طور است، یا در طرف وقوعش جاهایی ممکن است این‌طور باشد و لذا در اینجا ما قائل به تفصیل هستیم، البته اصل این است که عقل در رعایت اوامر و نواهی مولی توسط دیگران با اعمال امر و نهی من وجوبی نمی‌فهمد، اما در بعضی موارد بسیار مهم بعید نیست، اگر اراده مولی را در آن حد کشف کردیم بعید نیست که می‌گوید فقط فعل خودت را نمی‌گویم، دیگران را نیز مواظب باش که این دماء نفوس، اعراض نفوس در خطر قرار نگیرد، اینجا شکر منعم است چون یک اراده خیلی قوی را کشف می‌کند می‌گوید شکرش این است که این اراده را ولو در افعال دیگران توجه کنی. این به لحاظ موضوع معروف و منکر است که محدود مواردی می‌تواند امر و نهی مصداق شکر الزامی شود و الا شکر رجحانی است.



از لحاظ درجه هم درجه شکر چه رجحانی و چه وجوبی همان درجه این است که امر و نهی کند، همان درجه لسانی و اینها است، اما در درجات بالاتر باز می‌گوییم علی‌الاصول نیست الا در مواردی که بسیار مهم باشد که درجات اقدام عملی را نیز مصداق شکر قرار دهیم.

نظر استاد در دلالت قاعده «وجوب شکر منعم»

با این بحث دهم در واقع نتیجه تطبیق این قاعده را بر بحث خودمان عرض کردیم، با این قاعده می‌گوییم وجوب شکر منعم بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت نمی‌کند، بلکه بر حسن آن دلالت دارد، مگر در موارد خاص که امر و نهی لسانی را در آن واجب می‌کند و یک موارد اخصی که حتی مراتب بالاتر امر و نهی را نیز واجب می‌کند.